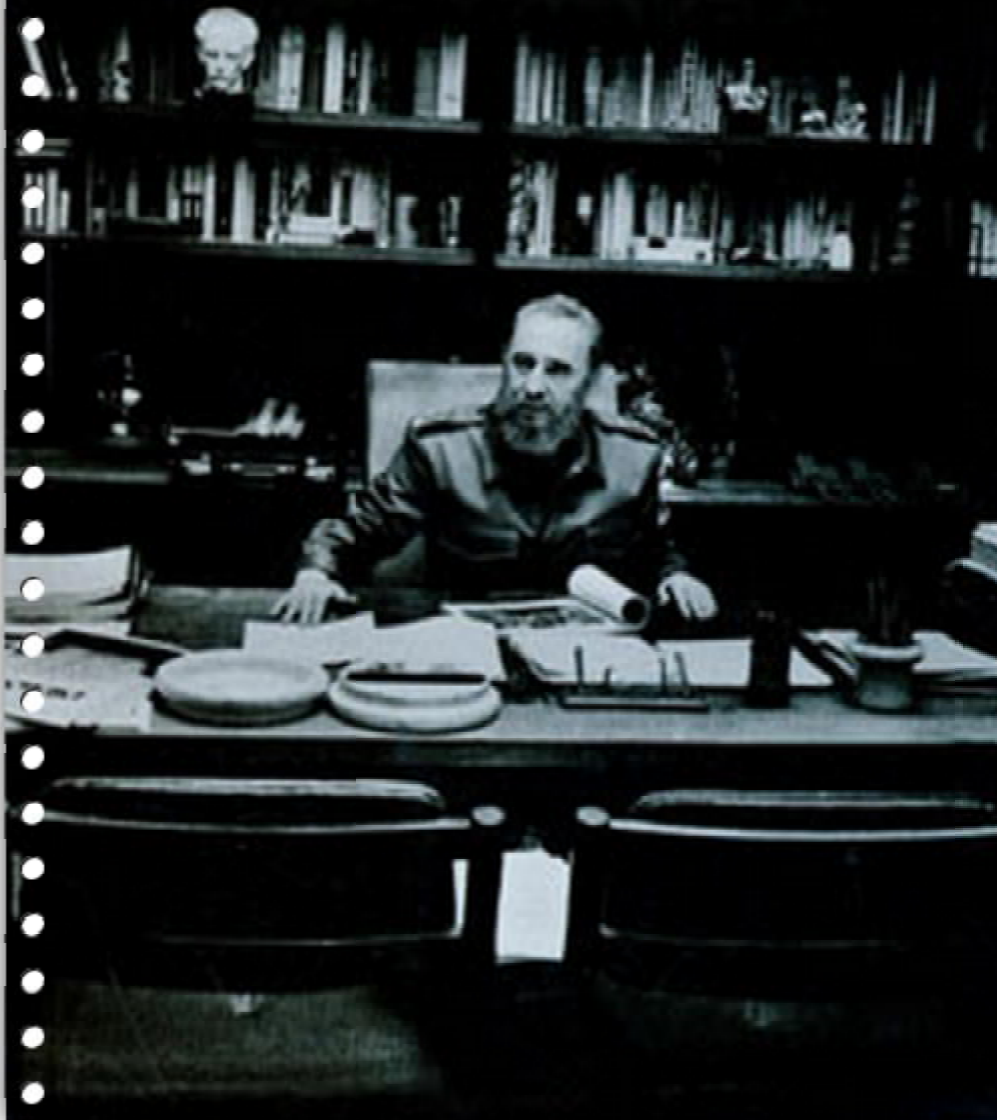


زندگی من

صد ساعت گفتگو با فیدل کاسترو

ایگناسیو رامونه



صد ساعت با فیدل



ترجمه: ا. م. شیری

صد ساعت مصاحبه فرمانده فیدل با ایگناسیو رامونه، روزنامه نگار فرانکو- اسپانیایی، بصورت کتاب، تحت عنوان «فیدل کاسترو، زندگی و بیوگرافی من از دو دیدگاه»، به زبان روسی منتشر شد و مراسم رونمایی آن، با حضور فلپ پرز رو، وزیر امور خارجه کوبا برگزار گردید.

این کتاب از آن جهت که به صورت پرسش و پاسخ، تنظیم شده و فرمانده فیدل جوابهای خود را شخصا ویراستاری کرده است، بسیار جالب توجه است. یک بار فیدل در یکی از گفتگوهای خود، این حادثه فاجعه آمیز را تعریف کرد و گفت: «وقتی که من در شب ۲۷ ماه ژوئیه به سختی بیمار شدم، تصور می کردم به آخر خط رسیده ام و در همان هنگام که پزشکان برای نجات زندگی من تلاش می کردند، رئیس دفتر شورای دولتی به درخواست من، متنی را قرائت می کرد و من اصلاحات لازم را به وی گوشزد می کردم».

خاطرات فرمانده فیدل، از دوران کودکی تا اولین مبارزه انقلابی، تقریباً ۸۰۰ صفحه کتاب را احاطه کرده است. وی، مونکادا و صفحات مبارزه در سیرا- مائسترو را تحلیل می کند؛ از چه گوارا و بحران کارائیب سخن می گوید؛ تعریف روشنی و مستدلی از تروریسم و تروریسم رژیمهای امپریالیستی و رژیم صهیونیستی اسرائیل ارائه می دهد؛ از صدها برنامه سوء قصد بخودش صحبت می کند؛ از حادثترین و جدی ترین مسائل بحث می کند؛ با دفاع از سوسیالیسم کوبا، مسائل پیش روی کوبا را مطرح می سازد.

نشریه مطبوع و اینترنتی «سووتسکایا راسیا» گزیده هائی از صفحات فصول آخر کتاب را با عنوان «صد ساعت با فیدل» منتشر کرده اند و من نیز همین صفحات را بفارسی برگردانده، به علاقمندان فارسی و دری زبان تقدیم می دارم.

مترجم

- در حال حاضر، چه مسائلی بعنوان رهبر دولت، شما را نگران می کند؟

- امروز ما توجه خود را به مبارزه با تروریسم و مبارزه با جاسوسی متمرکز نموده ایم. ما برای آزادی پنج نفر قهرمان ملی کشورمان که در اسارت ایالات متحده آمریکا بسر می برند، مبارزه می کنیم. در امور داخلی، بر علیه هر گونه مظاهر فساد بمبارزه برخاسته ایم، کارزار باز هم جدی تری در راه دستیابی به منابع انرژی مقرون به صرفه تر و نوسازی کامل سیستم تولید انرژی کشور را آغاز کرده ایم و آن، یک انقلاب واقعی در امر تأمین انرژی است. همچنین، در راه ارتقاء باز هم بیشتر کیفیت و بازدهی سیستم آموزشی و تأمین بهداشت و سلامتی مردم کشور فعالیت می کنیم. ما برای توسعه و تقویت برنامه های انترناسیونالیستی دولت، از قبیل حضور هزاران پزشک و کارکنان بخش پزشکی کوبا در نقاط مختلف جهان، مثلاً، در پاکستان که زمین لرزه قربانی بسیار زیادی از میان انسانها گرفت و ویرانه های بزرگی ببار آورد و یا به در «عملیات شگفت انگیز» که در جریان آن نتایج خارق العاده ای بدست آوردیم، نیروی بزرگی صرف کرده و توجه زیادی معطوف داشته ایم. کشور ما بحران اقتصادی جهان را با نگرانی تعقیب می کند و ضمن نگرانی از مشکلات تأمین نفت، در جستجوی راههای ممکن برای مقابله با جنگ اقتصادی و سیاسی می باشد. کشور ما، توجه خود را به جدال در ژنو، کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد، متمرکز نموده است که در آنجاها، همانطور که همه می دانند، هر سال بیش از سال پیش، نمایشنامه های سراسر دروغ و افترا بر علیه ما به اجرا گذاشته می شود. آنها به مردم نمی گویند، که ۸۰ درصد مصوبات این کمیسیون برای رعایت حقوق بشر، بر اساس پیشنهادات کوبا بوده است.

- اغلب کوبا را بخاطر زندانی کردن مخالفان سیاسی مورد انتقاد شدید قرار می دهند.

- چه کسی هزاران نفر ضد انقلاب را قبل از اتمام مدت محکومیت شان آزاد کرد؟ البته که دولت کوبا، نه دولت ایالات متحده آمریکا. ایالات متحده، از هر بازداشت قانونی در کشور ما سوءاستفاده نموده و بر علیه ما کارزار تبلیغاتی راه می اندازد. قوانین شما اروپائیان بر علیه جرایم سیاسی، بسیار خشن تر از قوانین کشور ماست. زندانهای انگلیس پر از ایرلندی هائی بود که به دلایل سیاسی و میهن پرستی زندانی شده بودند. فراموش نکنید زمانی که زندانیان اعتصاب غذا کردند، انگلیسیها بسیاری از زندانیان ایرلندی را از گرسنگی کشتند. اسپانیائی ها، قوانین بسیار سختی را بر علیه زندانیان باسک، که در راه احقاق حقوق سیاسی خود مبارزه می کنند، به مورد اجرا می گذارد. ایتالیا، هنوز هم اعضای «بریگادهای سرخ» را که بیش از ۳۰ سال پیش فعالیت می کردند، در زندان نگه می دارد. ما می دانیم، که در نتیجه رفتار بغایت خشن آلمانیها با اعضای باآدر ماینهوف، تقریباً همه آنها در زندان جان

باختند. فرانسه عده زیادی از اهالی جزیره کورس را بدلیل شرکت در مبارزات سیاسی، زندانی کرده است.



- پس چرا ایالات متحده پرتوریکوهانی را که از استقلال پرتوریکو دفاع می کنند، از زندان آزاد نمی کند؟ چرا روزنامه نگار، مومیا ابو جمال را که بیش از ۲۳ سال در زندان است، آزاد نمی کنند؟ به چه دلیل با آزادی لنونارد پلتینر، رهبر هندوها که ۲۵ سال است در زندان بسر می برد، مخالفند؟ - من به شما گفتم که ما، پس از پلینا- هیرون، ۱۲۰۰ زندانی را آزاد کردیم. آنوقتها، زمانی که بیش از ۳۰۰ سازمان ضد انقلابی فعالیت می کردند و کشور ما بمیدان تاخت و تاز تروریسم و خرابکاران تبدیل شده بود، در حدود ۱۵ هزار نفر زندانی داشتیم.

- بعد از انقلاب، ۱۵ هزار نفر زندانی سیاسی داشتید؟

- اگر آنها را زندانیان سیاسی می نامید، بنامید. من در باره آن سالها به شما توضیح دادم. هیرون، بحران اکتبر، عملیات «مانگوست». دهها برنامه عملیاتی بر علیه کشور ما تنظیم شده بود، که بر اساس آنها، هزاران عملیات خرابکاری و تروریستی به اجرا گذاشته شد، باندهای مسلح سازماندهی شده بودند، جنگ کثیفی راه انداختند. ما در این جنگ، قربانیهای زیادی دادیم، که تعداد آنها بسیار بیشتر از تعداد قربانیان خود جنگ بود.

در سال ۱۹۷۶، هواپیمای مسافری کوبا در جریان یک عملیات تروریستی، در هوا منفجر شد. - همه مسافران و هیئت پرواز آن کشته شدند. عکسهای آن دوره، شرکت میلیونها نفر را در حرکات اعتراضی نشان می دهند. ولی، ایالات متحده، لوئیس پاسادا کارلیس، مجری این جنایت، تروریست بین المللی را که محاکمه و به عمل خود اعتراف کرده است، در ماه مارس سال ۲۰۰۵ پذیرفت و در اوج باصطلاح «جنگ با تروریسم بین المللی»، به یکی از خطرناکترین تروریستهای بین المللی پناهندگی داد! آیا دو نوع تروریسم وجود دارد؟ تروریست خوب و تروریست بد؟ ما بارها با سؤالات بسیار مشخص و ساده از رئیس جمهور بوش، «بوشک» پرسیده ایم: به چه طریقی، پاسادا کارلیس به آمریکا

رفت؟ با کدام کشتی؟ از کدام بندر؟ کدام یک از اخلاف شاهزادگان به وی اجازه داد؟ ممکن است برادر چاق و چله شما، جناب جنب بوش، فرماندار فلوریدا؟ البته، امیدوارم ایشان مرا به خاطر این طعنه ببخشند. این، انتقاد نیست، بلکه صلاح می بینم ایشان برای حفظ سلامتی خود، به تمرینهای ورزشی مشغول شوند و رژیم غذایی بگیرند. زیرا، من نگران سلامتی این جناب هستم! چه کسی پاسادا کارلیس را پذیرفت؟ چه کسی به وی اجازه داد؟ چرا کسی که خودسرانه او را تا ایالات متحده همراهی کرد، با خیال راحت در خیابانهای فلوریدا و میامی می گردد؟ و این «بوشک» کوچولوی بی حیا، تا کنون از جواب دادن طفره رفته، خاموشی گزیده است. حاکمیت کشور برادر، مکزیکی نیز سکوت کرده است. مثل این که آنها هم بخاطر مشغله زیاد، وقت ندارند پاسخ سؤال ما را بدهند.

به خیره سری آنها نگاه کنید! براحتی دروغ می گویند، و وقتی که یک پرسش ساده و بی تکلف مطرح می کنیم، ماهها می گذرد، جواب نمی دهند. در مقابل این همه توطئه و تعرضهای شدید آنها در طول تمام این سالها، کوبا چه کار باید می کرد؟ بلی، قوانینی بودند، قوانین سنگین و سختگیرانه، ولی، هیچ زندانی در زندانهای کوبا فوت نکرد، هیچ کس بدون محاکمه، مجازات نشد. ما بیشتر در موضع دفاعی بوده ایم. دفاع از خود، بمعنی جنایت نیست. هیچ حادثه تاریخی نبوده است که به این و یا آن شکل از خود دفاع نکند. دفاع از خود، قانونی ترین کاری است که می توان انجام داد. در غیر این صورت، از همه چیز دست بکش، برو پی رهبانیت، روحانیت و به تبلیغ «مژده های نیکو» مشغول شو. **من مخالف تعالیم دینی نیستم.** زیرا، آنها هم دارای بار مثبتی هستند. ولی، ما واعظ و یا روحانی هم نیستیم. ما در چهار چوب معین اخلاقی، راه سیاست انقلابی را در پیش گرفته ایم.

- بر علیه هوگو چاوز، رئیس جمهور ونزوئلا هم حملاتی سازمان داده شد.

- هم شما می دانید و هم همه جهان هم از این مسئله آگاه است. هر دولتی را که از خود دفاع نکند، به خاک می مالند. به حوادث روی داده در ونزوئلا توجه کنید. ما در این باره صحبت کردیم. چاوز، بیشتر از هر کسی حقوق دموکراتیک و حقوق بشر را محترم می شمارد و از آنها دفاع می کند. بر علیه دولت کودتا کردند، رئیس جمهور را دزدیدند، زندگی او را مورد تهدید قرار دادند. کودتاگران کسی را که بعد از چند ساعت فرار کرد، به ریاست دولت گماردند. این شخص، تمام حقوق سیاسی، حقوق بشر و آزادیها را به خشن ترین وجه زیر پا نهاد، پارلمان را منحل نمود، دولت قانونی را کنار گذاشت، رادیوها را تعطیل کرد، میهن پرستان را دستگیر و به زندان انداخت. همه اینها، از کارهای کارمون فاشیست، رئیس مجلس فدرال، قیوم گروه الیگارشسی بود. پس از آن، آنها با اعتصاب نفت بازی را ادامه دادند. با این همه، در آن کشور حتی یک نفر بدلائیل سیاسی زندانی نشد.



- وقتی که مطبوعات را می خوانیم، به اخبار رادیو و تلویزیون شما گوش می کنیم، چنان تصور می کنیم، که همه امور کشورتان رو به راه است، فقط به پیروزی و موفقیت دست یافته اید. آیا هیچ مشکلی نموده است، ناراضیانی وجود ندارند؟ عجیب است زیرا، وقتی که من پیش خود، مباحثات درون حزب را تصور می کنم، اختلاف نظرها و بحث ها را از نظر می گذرانم، می دانم که انتقادات شدیدی هست.

می بینید که در طول مدت طولانی در اینجا چنان زمینه ای فراهم شده است، که اظهارات انتقادی و علنی کردن واقعیت های منفی بازیچه دست دشمن شده است، به خدمت آن و ضد انقلاب در آمده است. گاهی وقتها، از اعلام برخی مسائل، احساس ترس به آدم دست می دهد. زیرا، این تصور وجود دارد که دشمن می تواند از آن در جهت مقاصد خود سوءاستفاده نماید. ما روشن کردیم که در مبارزه با واقعیات منفی، کار ارگانهای مطبوعاتی از اهمیت بسزائی برخوردار است. بنابراین، روحیات انتقادی را تقویت کردیم. ما اطمینان یافتیم، که بسط دادن روحیات انتقادی بسیار ضروری است. من آن را تا حداکثر تقویت کردم، بطوریکه این امر، یکی از واقعیتهای نشاندهنده بلوغ سیستم ما محسوب می شود. ما می دانیم، که موانعی وجود دارند، ما از انتقاد مستدل، صرفنظر از هرگونه عواقب آن، جانبداری می کنیم. البته، مسائل باید در کمال دقت و مسئولیت انتخاب شوند تا هیچ اطلاعات اضافی که تاثیر مثبت در اجرای برنامه های نابودی انقلاب، در اختیار دشمن قرار ندهد. مشکل اساسی انقلابیون هم، همین مسئله است.

- کدام رسانه جمعی آزاد نمی تواند با انقلاب سازگار باشد؟

- چه کسی به اینها رسانه های «آزاد» نام داده است؟ از کدام آزادی حرف می زنند؟ چه کسانی می نویسند؟ آنچه را که صاحبان روزنامه ها و کانالهای تلویزیونی می خواهند، نوشته و گفته می شود. شما این را خوب می دانید. از «آزادی بیان» حرف می زنند ولی، در واقعیت امر، مسئله اصلی آنها، دفاع از اصل مالکیت خصوصی بر رسانه های جمعی است.

من صراحتاً به شما می گویم اینجا، در کوبا، رسانه ها مالک خصوصی ندارند. اما، سازمانهای مختلف توده ای، مثلاً؛ دانشجویان، کارگران، اتحادیه ها، دهقانان، حتی نظامیان، دارای ارگانهای مطبوعاتی خاص خود هستند. باور کنید، که با آزادی کامل، هر آنچه را که عاقلانه و مناسب تصور می کنند، می نویسند.

بجای تردید کردن در مورد روشهای ما که حاصل و نتیجه ۴۰ سال مقاومت در مقابل فشارهای همسایه مقتدر است، بهتر بود از مردم مردم ما پرسیده شود که آنها خود را آزاد می دانند یا نه.

- سانسور، برخی روزنامه های خارجی را در کوبا هم ممنوع کرده است و منتشر نمی شوند.

- خواهش می کنم. اینجا روزنامه های خارجی زیادی، روزنامه های معتبر و جدی آمریکائی و اروپائی، فروخته می شوند. ما اینها را برخلاف آنچه که می نویسند، تحمل می کنیم. روزنامه ها در اکثر مراکز تجاری در معرض فروش گذاشته می شوند و با ارز می توان آنها را خرید. هر جهانگرد و یا تبعه کوبا که ارز در اختیار داشته باشد، می تواند آنها را بخرد و پخش کند. در اینجا هیچ کس، از آنچه که این روزنامه ها بر علیه انقلاب می نویسند و یا از دروغهایی بسیار کانالهای تلویزیونی مثل؛ CNN، نمی ترسد.

البته، ما نمی توانیم برای وارد کردن مطبوعات خارجی پول صرف کنیم، زیرا، ما به چیزهای دیگری، مثل، انرژی مقرون به صرفه، خواروبار، بهداشت و تندرستی، اولویت قائلیم. واردات مطبوعات، جزء اولویتهای ما نیستند. همچنین، ممکن است در فروش برخی روزنامه ها که بطور سیستماتیک به تبلیغات ضد انقلابی بر علیه ما می پردازند، محدودیتهایی ایجاد شود. بمنظور تفرقه اندازی و ایجاد اختلاف، واقعیتها را تحریف می کنند و دروغ و افترا، شایع می سازند. ما با این کارها مقابله می کنیم و اصلاً، چرا باید به فروش روزنامه های ضدانقلاب اجازه بدهیم؟

مخالفان ما، در باره آزادی مطبوعات، زیاد حرف می زنند، ولی وقتی که به نفع آنها نباشد، وقتی که کوبا برخی واقعیتها را آشکار می کند، آنها را هم چاپ نمی کنند. شما می دانید، که هر ارگان مطبوعاتی، مطابق مواضع مشخص صاحب آن رسانه جمعی می نویسد؛ یکی با آزادی نسبتاً بیشتر و دیگری کمتر. البته، نا گفته نماند، که رسانه های جمعی مستقل هم زیاد هستند.

- به رغم مخالفت شما با شخصیت پرستی، که مرتب بیان کرده اید، رسانه های جمعی کوبا اغلب نام شما را یادآوری می کنند و شما جایگاه مهمی در آنها احراز می کنید. آیا این مسئله برایتان ناخوشایند نیست؟

من به شما می گویم: نمی دانم بعضی ها چه فکر می کنند، اما من در مطبوعات زیاد ظاهر نمی شوم. من در کانالهای تلویزیونی بطور روزمره خبر سازی نمی کنم و اغلب خبرهای مربوط به خودم ممکن است بعد از گذشت دو هفته در مطبوعات مطرح نشوند. من بمناسبت حوادث به یاد ماندنی که باید شخصا حضور داشته باشم، ظاهر می شوم. یا زمانی که رهبران دولتی به کوبا سفر می کنند. یا وقتی که حوادثی غیرمنتظره، مثل طوفانهای ویرانگر، در کوبا اتفاق می افتد. باور کنید که هیچ علاقمند نیستم در صفحات روزنامه ها و تلویزیونها دیده شوم و یا از رادیو شنیده شوم. در کشور ما، از کیش شخصیت مقامات دولتی خبری نیست. رسانه های جمعی هم از روی احترام در باره من صحبت می کنند نه از روی اجبار. هیچ کسی همچون شخصیت آسمانی به من نگاه نمی کند. بسیاریها به دیده یک همسایه خود به من نگاه می کنند و با من سخن می گویند. مطمئن باشید، که من شخصیتا با هر آنچه که نشاندهنده کیش شخصیت باشد، مخالفم. در کوبا نمی توانید یک مدرسه یا بیمارستان، یک کارخانه و یا ساختمان پیدا کنید که به نام من نامگذاری شده باشد. در هیچ جای کشور مجسمه ام گذاشته نشده است و عملا عکس و تصاویرم هم دیده نمی شود. ممکن است یک کسی در اداره ای به ابتکار خودش عکس مرا نصب کرده باشد، اما این، به هیچ وجه به معنای تصویر رسمی نیست. در کشور ما، هیچ ارگان دولتی وقت و پول خود را برای چاپ و پخش تصاویر من و هر مقامات دولتی دیگر، صرف نمی کند. در کشور ما چنین مسئله ای وجود ندارد.

مشهور است، که من به هر کاری دست می زنم تا در مطبوعات و اخبار ظاهر نشوم. فقط در شرایطی که ضرورت ایجاب می کند، به این امر تن در می دهم. توجه داشته باشید که من بعنوان رئیس یک دولت، یکی از آن رهبرانی هستم که کمتر از همه در رسانه های جمعی کشور خود دیده می شوم. اصلا خوشم نمی آید که به دنبال نام من، القاب و عناوین اضافه شود. خوشبختانه، مردم مرا فیدل صدا می کنند. مردمی هم که مرا می شناسند و یا مقالاتم را می خوانند، می دانند که من طرفدار انتقاد و انتقاد از خود می باشم و می دانند که همیشه، بر علیه هر گونه مظاهر کیش شخصیت و شخصیت پرستی شدیداً مبارزه کرده ام.



- شما حادثه تروریستی ۱۱ سپتامبر سال ۲۰۰۱ را محکوم کردید؟

- ما بلادرنگ و بدون تزلزل جنایت ۱۱ سپتامبر را تقبیح نمودیم. ما در بیانیه خود، همه اشکال و شیوه های تروریسم را محکوم کردیم. دولت ایالات متحده با وقاحت تمام نام کشور ما را در «لیست کشورهای حامی تروریسم» قرار داده است، اما کوبا هیچ وقت اجازه نمی دهد از خاک کشور ما بمنظور اهداف تروریستی بر علیه خلقهای ایالات متحده و یا هر کشور دیگر استفاده شود. ما تروریسم دولتی را هم محکوم می کنیم. ما به دولت آمریکا پیشنهاد کردیم برنامه خود را برای مبارزه با تروریسم در منطقه ما ارائه دهد، ولی آنها نپذیرفتند.

- شما تأیید می کنید، که تروریسم جدی ترین تهدید برای جهان معاصر است؟

- من با این مسئله، که تروریسم جدی ترین خطر برای جهان معاصر است، موافقم. و تصور می کنم که بشریت با خطرات مساوی و حتی جدی تر از آن هم مواجه است. سرعت گرفتن تخریب محیط زیست طبیعی و مهمترین شرایط لازم برای نسل بشر، گسترش فقر، شرایط ناسالم زندگی، گرسنگی مردم بی شمار در جهان خطراتی هستند که جهان معاصر را تهدید می کنند... جهان امروزی، علاوه بر تروریسم، با مشکلات جدی زیاد دیگری مواجه است. به همه این خطرات، باید سلطه طلبی تنها دولت مقتدر را که تلاش می کند به تنهایی بر جهان تسلط یابد و سیاست متکبرانه خود را به اشکال بالنسبه تروریستی اعمال نماید، اضافه کرد. حاکمیت آمریکا دائما در باره «جنگ با تروریسم» حرف می زند، اما من در مفهوم این عبارت شديدا تردید دارم. زیرا، عملیات تروریستی نیویورک، مادرید، لندن، حوادث دیگر و ضرورت مبارزه با این جنایت عجیب، یک مسئله است و فعالیتهای مشکوک و دست زدن به «اقدامات پیشگیرانه» بر اساس این نگرانی بحق، چیز دیگری است.

بعد از ۱۱ سپتامبر سال ۲۰۰۱، ما شاهد بودیم که چگونه تلاشهای خلقهای مختلف، از جمله ایران و عراق، برای استفاده صلح آمیز از انرژی هسته ای را «اقدامات تروریستی» نامیدند. آمریکائیان از سالهای ۸۰، در دوره ریاست جمهوری ریگان، از اصطلاح «تروریسم» سوء استفاده کردند. مبارزان کنگره ملی آفریقا و مبارزانی مثل نلسون ماندلا را که بر علیه نژادپرستی در آفریقای جنوبی مبارزه می

کردند، تروریست نامیدند. و یا آنهایی را که به راه مبارزه برای استقلال نامیبیا گام گذاشته بودند؛ فلسطینیها را که خواهان استقلال کشور خویش هستند و میهن پرستان السالوادور را تروریست می شناختند. ریگان، ضدانقلابیون نیکاراگوئه را با پدران میهن خود، با بنیانگذاران ایالات متحده آمریکا و یا با ماجراجویانی مثل لافائیت و ماکهای فرانسه که در مقابل اشغالگران نازیست مقاومت می کردند، برابر می دانست. اما آمریکاییها بمباران خانه های مردم نوار غزه بوسیله نیروهای نظامی اسرائیل را که در اثر آن مردم بیگناه کشته می شوند، استفاده نظامیان آمریکا از بمبهای خوشه ای در عراق را که زن و کودک نمی شناسند، تروریسم نمی داند.

ما در جنگ بر علیه باتیستا، یادتان هست که در این باره با شما صحبت کردیم، همیشه سعی می کردیم از هر عملی که ممکن بود آسیبی به مردم غیرنظامی برساند، خودداری کنیم. ما به قهر متوسل می شدیم و اعتراف می کنیم، که هیچگاه قهر انقلابی را بر علیه مردم عادی بکار نبردیم. این را هم اضافه کنم، که در بسیاری از کشورهای جهان، حاکمیت های قانونی از روشهای فشار و قوای قهریه و سرکوبیهای خونین استفاده می کند و هیچ کس هم آن را تروریسم نمی خواند.

- موضعگیریهای بوش شما را عصبانی می کند؟

- می بینید که ما در دوره بسیار سختی زندگی می کنیم. در این اواخر، از کلمات و مفاهیم بسیار مشمئزکننده استفاده میکنند. رئیس جمهور آمریکا در سخنرانی خود در آکادمی نظامی «وست پوینت» در سال ۲۰۰۲، خطاب به نظامیان دقیقاً چنین گفت: «ما بمنظور تأمین امنیت، باید نیروهای مسلح مان را که شما آن را اداره خواهید کرد، تجدید سازمان دهیم تا نیروهای مسلح، برای حملات سریع در هر نقطه کره زمین، به هر گوشه تاریک آن آماده باشد». وی همان روز برای اولین بار در تاریخ جهان، دکترین «جنگ پیشگیرانه و غیر منتظره» را اعلام کرد. چند ماه پس از آن، مداخله نظامی در عراق را مورد تأیید قرار داد و گفت: «اگر ما را به جنگ مجبور سازند، با بهره گیری از تمام توان قوای مسلح مان خواهیم جنگید». اینها، بیانیه دولت یک کشور کوچک نیست، اینها سخنان رئیس جمهور مقتدرترین کشور جهان است که نیروهای نظامی آن، به انواع سلاحهای پیشرفته عادی و کشتار جمعی مسلح است و با در اختیار داشتن هزاران سلاح اتمی براحتی می تواند بشریت جهان را نابود سازد.

بنا به اظهارات جناب بوش، کشور ما نیز یکی از آن «نقاط تاریک جهان» است. برخی ها کشورهای «جهان سوم» را چنین نقاطی تصور می کنند. هیچ کس، هیچگاه چنین تعریفی از کشور ما ارائه نداده است و چنین تهدید نکرده است. اینک ما، مستعمرات سابق، که قدرتهای بزرگ بین خود تقسیم کرده بودند و قرنهای غارت مان می کردند، کشورهای کمتر رشد یافته محسوب می شویم. هیچ یک از این کشورها استقلال کامل ندارند و جایگاه عادلانه و شایسته ای را احراز نمی کنند. امنیت ملی این

کشورها، تأمین نیست؛ هیچیک از آنها عضو دائمی شورای امنیت سازمان ملل متحد نیستند. از حق وتو نیز برخوردار نمی باشند و نمی توانند در سازمانهای اقتصادی بین المللی تصمیم بگیرند. چنین کشورهایی از توانائی حفظ استعدادها و یا فرار سرمایه های خود، از توانائی جلوگیری از ویرانی منابع طبیعی و محیط زیست خود که نتیجه خودخواهی ها، سیری ناپذیری و ولخرجی های کشورهای توسعه یافته اقتصادی است، برخوردار نیستند...

- شما جنگ عراق را گریز ناپذیر می دانستید؟

- در ماه آوریل سال ۲۰۰۳، چند هفته قبل از آغاز جنگ، من در مالزی، در کنفرانس کشورهای غیر متعهد شرکت داشتم، و آنجا در کوآلا لامپور، مدت زیادی با هیئت نمایندگی عراق و با طه یاسین رمضان، معاون رئیس جمهور وقت گفتگو کردم. من به آنها گفتم: «اگر واقعا سلاح شیمیائی در اختیار دارید، برای سبک تر کردن کار بازرسان سازمان ملل متحد، آن را نابود کنید». این، تنها راه ممکن آنها برای گریز از حمله بود. من فکر می کنم، اگر آنها زمانی این سلاح را داشتند، چنین هم کردند. البته، حتی اگر آنها سلاح شیمیائی هم نمی داشتند، تصمیم حمله، از پیش اتخاذ شده بود.

- نظرتان در باره صدام حسین چیست؟

- در سال ۱۹۹۱، پس از حمله به کویت، پیش بینی شروع یک بحران جدی، امری منطقی بنظر می رسید. ما به مصوبه سازمان ملل متحد مبنی بر محکوم کردن حمله، رأی مثبت دادیم. من بواسطه فرستادگان خود، طی دو نامه ارسالی به صدام حسین، به وی توصیه کردم وارد مذاکره شده، بموقع کویت را ترک کند.

- شما شخصا با صدام حسین آشنائی داشتید؟

- بلی، از سپتامبر سال ۱۹۷۳. من به اجلاس سران کشورهای غیرمتعهد در الجزایر رفته بودم و از آنجا بدعوت دولت ویتنام رهسپار هانوی شدم. ویتنام هنوز به تمامی آزاد نشده بود. صدام حسین، برای استقبال به فرودگاه آمده بود. در آن زمان، او هنوز رئیس جمهور عراق و صدر حزب «بعث» نبود. معاون رئیس جمهور بود. آدم دقیقی بنظر آمد، محترمانه استقبال کرد، ما از جاهای مختلف شهر گذشتیم. شهری بسیار زیبا، با خیابانهای عریض و مناظر مشرف به دجله و فرات. من فقط یک روز در آنجا توقف کردم. در بغداد از کودتای نظامی شیلی بر علیه آلنده اطلاع یافتیم.

- از نقطه نظر نظامی، سیستم دفاعی نیروهای مسلح عراق در آن جنگ را چگونه ارزیابی می کنید؟

- ما با دقت کافی از ماه مارس تا ماه مه سال ۲۰۰۳، آن جنگ را تعقیب کردیم. چرا عراق تاب نیاورد؟ عجیب است. برای جلوگیری از پیشروی نیروهای آمریکائی، چرا پلها را منفجر نکردند؟ چرا انبارهای مهمات، فرودگاهها را قبل از آنکه به تصرف دشمن در آیند، منفجر نکردند؟ همه اینها، معماست. بی شک، بودند فرماندهانی، که به عراق خیانت کردند.

- در آستانه جنگ، غیر از شما، همه کشورها، سفارتخانه های خود را در بغداد تعطیل کردند. شما تا چه زمانی در عراق ماندید؟

- سفارتخانه ما و واتیکان، آخرین سفارتخانه هائی بودند که در بغداد تعطیل شدند. حتی، روسها هم رفته بودند. ما پس از وارد شدن نیروهای آمریکائی به بغداد، به دیپلوماتهای خود دستور دادیم عراق را ترک کنند. ما نمی توانستیم در مقابل دو ارتش، دفاع از سفارتخانه را به پنج نفر کارمند سفارتخانه محول کنیم. دیپلوماتهای ما با اخذ مدارک مصونیتی توانستند بدون مشکل از بغداد خارج شوند. مدرک آنها را یک سازمان بین المللی داده بود نه حاکمیت آمریکا.

- روند حوادث عراق را چگونه ارزیابی می کنید؟

- به نظر من، تا زمانی که به اشغال عراق خاتمه داده نشود، مقاومت مردم گسترش خواهد یافت. آنجا به جهنم واقعی تبدیل خواهد شد و همچنان ادامه خواهد داشت. بنابراین، پیش از هر کاری، باید سازمان ملل متحد بدون تأخیر، کنترل واقعی این کشور را به عهده بگیرد، پروسه احیای استقلال عراق آغاز شود و دولت قانونی آن بر اساس تصمیم واقعی و قانونی مردم کشور تشکیل گردد. آن دولت، نباید برآمده از انتخاباتی باشد که در شرایط اشغال نظامی نو استعماری برگزار می شود. همچنین باید به تقسیم منجرکننده ثروتهای عراق، بلا درنگ خاتمه داده شود.

- به نظر شما، جا دارد نگران حمله و «جنگ پیشگیرانه» بر علیه کوبا باشید؟

- اگر آقای بوش برای حمله به کوبا تصمیم بگیرد، آتش جنگ وحشتناکی شعله ور خواهد شد. آمریکائیه با همه سازمانها و خلق مسلح ما، با مقاومت سخت مردمی روبرو خواهند شد. درست است، که هزینه چنین حمله ای، برای ما گزاف خواهد بود، ولی طبق ارزیابی ما، آمریکا نیز برای حمله به کوبا و اشغال آن، به میلیونها سرباز نیاز خواهد داشت. آنها، تقریباً با ۱۵۰ هزار سرباز به عراق حمله کردند. همانطور که می بینید، آمریکایها به چیزی دست نیافتند. اگر تناسب نیروهای آن زمانی را که با باتیستا مبارزه می کردیم، بررسی کنیم - ۸۰ هزار نفر در مقابل ۳ هزار نفر - روشن می شود، که

تعداد قوای آنها بیش از ۲۵ برابر بیشتر از نیروهای ما بودند. به همین جهت هم می گویم، که آنها برای حمله به کوبا و اشغال آن، به میلیونها سربازی که ندارند، احتیاج دارند.

ما آن توانائی را داریم که زندگی را برای اشغالگران مشکل سازیم. ما، علاوه بر ارتش منظم و نیروهای احتیاطی، از پشتیبانی نیروهای میلشیا- نیروهای دفاع مردمی- نیز برخورداریم. میلیونها مردم، زنان و مردان- همه بدون استثناء، برای دفاع بی وقفه از میهن خویش آماده می باشند. با این حساب که اگر ارتش یانکی برای سلطه بر کوبا، دو سرباز خود را برای مقابله با یک مبارز ما بفرستد، به بیش از پنج میلیون سرباز احتیاج خواهد داشت. باور کنید، در این صورت هم آنها تلفات عجیبی را متحمل خواهند شد. در اینجا همه شرایط لازم وجود دارد و ما می توانیم آنها را چنان سازماندهی کنیم که کوبا را به جهنم، به دام مرگباری برای آنها تبدیل کنیم. آنها می دانند که بالاخره زمان جنگ تن به تن- جنگ انسان با انسان، نه جنگ لشکر مکانیزه با لشکر مکانیزه، نیروی هوایی با نیروی هوایی، نیروی دریائی با نیروی دریائی فراخود رسید. در جنگهای متعارف، برتری آنها چشمگیر خواهد بود. ولی، در جنگ با نیروهای مقاومت سازمان یافته خلقی در همه کشور که نه جبهه جنگ مشخص است و نه پشت جبهه، همه نیروی آنها به حد صفر تنزل می یابد. به آنچه که در عراق می گذرد، توجه کنید. آمریکائیا با همه سلاحهای سنگین و پیشرفته خود نمی توانند کاری از پیش ببرند. هر مرد و هر زن کوبائی، مرگ را بر زندگی در زیر چکمه های ایالات متحده آمریکا ترجیح می دهد.

- آیا سیاست خارجی دولت آقای جرج دبلیو بوش را «میلیتاریستی» یا «خطرناک» برای همه جهان و کوبا ارزیابی می کنید؟

- کوبا، همانطور که به شما گفتم، اولین کشوری بود، که در ۱۱ سپتامبر سال ۲۰۰۱، با مردم آمریکا اعلام همبستگی کرد؛ همچنین، در مورد پیامدهای سیاستهای خطرناک ایالات متحده آمریکا که راستگرایان افراطی با قبضه حاکمیت بطرق فریبکاران در ژانویه سال ۲۰۰۱، اعمال می کنند، به جهان هشدار داد. سیاست آقای بوش نتیجه اقدامات تروریستی اعضای سازمان بنیادگرایان بر علیه مردم آمریکا نیست. بخصوص اینکه سازمان مورد نظر، در خدمت دولتهای سابق آمریکا بود. من یقین دارم این محصول محاسبه چائیده، بهانه ای است برای تجدید تجهیزات جنگی و هزینه های هنگفتی که همان وقت، بعد از پایان «جنگ سرد» و مدت زیادی پیش از حادثه ۱۱ سپتامبر برای تسلیحات صرف شد. حادثه یازدهم آن ماه شوم سال ۲۰۰۱، مستمسک مطلوبی برای اجرای آن طرح بود. این مسئله را رئیس جمهور بوش، ۲۰ سپتامبر همان سال در کنگره در واشینگتن، ۹ روز بعد از وقوع حادثه فاجعه بار، علنا اعلام کرد. او با توسل به گفتمان عجیب، «عدالت بی پایان» را هدف جنگی خواند که می

تواند دائمی باشد. او گفت: «کشور فقط در انتظار یک جنگ نیست، ما، کارزار طولانی و بی سابقه در تاریخ خود در پیش داریم»؛ «ما به هر سلاحی که ضرورت ایجاب کند، دست خواهیم برد»؛ «مردم همه کشورها باید تصمیم بگیرند: یا باید در کنار ما قرار گیرند، یا در کنار تروریستها»؛ «من از نیروهای مسلح خواستم به حالت آماده باش در آیند و این هم دلیل دارد؛ آن ساعت که باید دست بکار شویم، نزدیک است»؛ «این جنگ، جنگ تمدن است»؛ «دستاوردهای زمان ما و امید همه زمانها، بخود ما بستگی دارد»؛ «ما می دانیم این مناقشه به چه سمتی خواهد رفت، ما می دانیم سرانجام آن، چه خواهد شد...» و می دانیم که خدا بیطرف نیست». اینها، گفته های یک مقام دولتی است یا یک بنیادگرای غیرقابل کنترل؟ دو روز بعد، روز ۲۲ سپتامبر، کوبا این سخنان را بعنوان مشخصه بارز ایده دیکتاتوری نظامی به سرپرستی خشن ترین نیروها، در شرایط بی قانونی و عدم موجودیت هر گونه سازمان بین المللی اعلام کرد.

- شما از سوءقصد به جان خویش بیم دارید؟

- دوست نزدیک و مشاور رئیس جمهور بوش بنام لینکلن بیاس- بالارت، نامی که اصلا برازنده اش نیست، در سال ۲۰۰۳ در مصاحبه با کانال تلویزیونی میامی در رابطه با من این سخنان مرموز را بر زبان آورد: «نمی توانم وارد جزئیات شوم، ولی ما، سعی می کنیم این دایره تبه کار را در هم بشکنیم». او از کدامین متد «در هم شکستن دایره تبه کار» حرف می زند؟ برای از میان برداشتن فیزیکی من، همانطور که رئیس جمهور بوش پیش از انتخابات در میامی قول داد، از پیشرفته ترین ابزارهایی که ایجاد کرده اند، استفاده خواهند کرد؟ اگر اینطور است، مطلقا ناراحت نمی کند. هر چند فکر می کنم که آنها واقعا باز هم تلاش می کنند به من سوءقصد نمایند. روشن است، که آنها می خواهند چاوز را بکشند. فکر می کنند که اگر مرا بکشند، مسئله وی نیز حل خواهد شد. آنها اما نمی توانند ایده ای را که در تمام عمر بخاطر آن مبارزه کرده ام، بکشند و آن ایده، مدت‌های مدید به حیات خود ادامه خواهد کرد. در همین رابطه، ما تدابیر احتیاطی را تقویت نمودیم. اما، الان که با شما صحبت می کنم هیچ تدبیر احتیاطی اتخاذ نشده است، زیرا من در اینجا، در میان خلق زندگی می کنم.

آنچه که به حمله نظامی به کشور ما مربوط می شود، آن جنگی که در سال ۱۹۵۹ و یا سال در ۱۹۶۱، یا هنگام بروز بحران اکتبر و بعد از آن می توانستند آغاز کنند، امروز قطعا غیر ممکن است. آن وقت ارتش در مقابل ارتش می جنگید. ما در این باره با شما صحبت کردیم و مفهوم «جنگ همه خلقی» را روشن نمودیم؛ طبق درک آکادمیک کهنه، فرض کنید ما شش لشکر داریم و آمریکاییها یک صد و یا به قدر دلخواه شان نیروی ارتشی دارند. در جنگهای کلاسیک، مردم همانطور که حوادث جنگی را از CNN تماشا می کنند، نظاره گر جنگ هستند و در آن شرکت نمی کنند. دشمن از واحدهای نظامی

بسیاری برخوردار است، و ادهای تو را در هم می شکند. دشمن تکنولوژی زیادی در اختیار دارد، او در هوا و غیره برتری دارد و اگر بخواهی با استفاده از تاکتیکهای کلاسیک از میهن خود دفاع کنی، مغلوب خواهی شد. به شما گفتم که ما این مسئله را بسیار بهتر از دیگران می فهمیم. ما چند بار این موضوع را بررسی کرده ایم. زیرا، مدتها پیش، پس از بحران اکتبر، می دانیم، که در صورت حمله به کوبا، ما باید به تنهایی طوری بجنگیم که حتی یک گلوله هم به خاک کشور ما نیافتد. ما از مدتها پیش به این مسئله آگاهیم. بدین سبب، ما جنگ عموم خلقی و سازماندهی همه خلق را مورد توجه قرار دادیم. این مسئله ثابت شده ای است، که هیچ نیروئی نمی تواند خلق مبارز ما را در هم بشکند...



- نه تنها کوبانیها حتی، مردم بسیاری از کشورهای جهان، شما را دوست دارند و به شما عشق می ورزند؛ سفر شما در سال ۲۰۰۳ به آرژانتین، این مسئله بطور برجسته نشان داد.
- میل دارم تنها به کوبا محدود کنیم.

- آرژانتین را همه دیدند و خود من، شاهد تظاهرات خلق اکوادور به طرفداری از شما در سال ۲۰۰۳ بودم. در عین حال، شما یکی از آن کسانی هستید که مخالفان و دشمنان زیادی هم دارید که شما را به «دیکتاتوری خشن» متهم می سازند. چه توضیحی در باره این همه عشق و نفرت می توانید بدهید؟
- می بینید که من هیچ وقت به این مسئله فکر نکردم. من در آرامش مطلق زندگی می کنم. می توانم بگویم، که نفرت از من دلایل ایدئولوژیک دارد. بخاطر شکست حملات و یا توانائی مقاومت خلقی کوچک در مقابل یک نیروی بسیار قدرتمند که برای نابودی ما تلاش می کرد، از من منتفرند. ولیکن، ژاپنی ها حق ندارند از من بیزار باشند. آخر، هیروشیما و ناکازاکی را من بمباران نکرده ام، من باعث مرگ حتی یک نفر ژاپنی در هیچ نقطه کره زمین نشده ام. یعنی، ژاپنی ها به هیچوجه حق ندارند نسبت به من کینه داشته باشند، آنها حداکثر می توانند بی تفاوتی نشان دهند.
همراه با ایالات متحده آمریکا، برخی کشورهای آمریکای لاتین از من منتفرند و آن، نتیجه تبلیغات خصمانه ای است که قصد توقف ندارد. من در مورد چند حادثه به شما گفتم. توجه داشته باشید که

اخیرا، در یک سند واقعا پیش‌رمانه، ما را «به استفاده غیرقانونی از مردم، استثمار جنسی کودکان متهم ساخته اند» و برای تحریکات و دامن زدن به تنفر بیشتر، کوبا را در فهرست چنین کشورهایی وارد کرده اند.

نمی دانم به چه دلیل مرا دیکتاتور می شمارند. دیکتاتوری یعنی چه؟ دیکتاتور کسی است که از روی میل و اختیار خود تصمیم می گیرد، یک تنه و از بالای سر نهادهای دولتی و قانونی عمل می کند. در این صورت، می توان پاپ یوهان پاول دوم را که همیشه مخالف جنگ بود، دیکتاتور نامید و برعکس، بوش را مدافع صلح، دوست فقرا و دموکرات تر از همه رهبران خواند. این است نظر کشورهای رشد یافته اروپائی نسبت به مسئله دیکتاتوری. اما، این واقعیت از نظرها دور می ماند، که بوش می تواند بدون مشورت با هیچ کس، تصمیم بگیرد؛ او حتی می تواند بدون کسب تکلیف از سنا، از مجلس نمایندگان و حتی، بدون نظرخواهی از کابینه خود، جنگ اتمی راه بیانازد. امپراطورهای روم هم به اندازه رئیس جمهور ایالات متحده آمریکا اقتدار نداشتند. صدور فرامین نهائی و تعیین کننده در حیطه اختیار رئیس جمهور است. صلاحیت او بمراتب بیشتر از اختیارات من می باشد.



من به تنهائی تصمیم نمی گیرم. در کشور ما حتی نهاد ریاست جمهوری وجود ندارد. ما، شورای دولتی داریم که وظایف مشخصی دارد و من رهبر آن هستم. در کشور ما، تصمیمات اصلی و مهم، بعد از بحث، بررسی و با نظر جمعی، نهائی می شود. ما همیشه ارگان رهبری جمعی داشته ایم و مدیریت، جمعی بوده است. در کشور ما، من حق ندارم وزرا، سفیران و یا مهمترین مقامات دولتی را تعیین کنم. بلی، من بدلائیل تاریخی از اعتبار و قدرت تأثیرگذاری برخوردارم، ولی من دستور نمی دهم و فرامین دولتی صادر نمی کنم.

آنچه که به مسئله خشونت بر می گردد، در واقعیت امر، من فکر می کنم کسی را که همه زندگی خود را در راه مبارزه بر علیه بی عدالتی، خدمت به دیگران و مبارزه در راه سعادت آنها صرف کرده است، کسی را که این کیفیتها را اعلان کرده و عملا تحقق بخشیده است، چگونه می توان به خشن بودن متهم ساخت؟

- یک پرسش جدی دیگر هم دارم. شما در اطراف خود دوستان بسیار پایدار و صمیمی دارید، در عین حال، برخی دوستان نیز به شما خیانت کردند. چه احساسی نسبت به خیانت دارید؟

- باید بگویم، که من در زندگی خود با حداقل خیانت مواجه شده ام، واقعا حداقل. در یک موقعیت مشخصی، شاهد خیانت یک راهنما بودم که ما را همراهی می کرد. او را دستگیر کردند، در اسارت ارتش باتیستا بود. او، تفاوت بین ارتش کوچک ما و ارتش پرابهت و مجهز به تکنولوژی و نیرو را می دید. به وی پول و عده دادند. البته این، بزرگترین خیانت بود، ولی تنها مورد در مبارزه ما نبود.

- خیانت سیاسی هم بود؟

- بله. سعی می کنم مهمترین ها را بخاطر بیاورم...

- مثلا؛ کارلوس فرانکی، اوپرتو ماتوس، مانوئل اور- روتیا...

- می دانید، کارلوس فرانکی دوست من نبود. من در سیئرا- ماسترو با کارلوس فرانکی آشنا شدم. فرانکی را سازمان «جنبش ۲۶ ژوئیه»، بعد از شکست اعتصاب ماه آوریل سال ۱۹۵۸ در نتیجه اتخاذ تاکتیک نادرست از جلگه اعزام کرد. به شما گفتم. پس از این شکست هولناک، او را به کوه، در سیئرا فرستادند. فرانکی روزنامه کوچکی را که سازمان تأسیس کرده بود، اداره می کرد؛ او قبلا کمونیست بود، رهبری «جنبش» ما در دوره معینی کمونیستهای سابق را به عضویت می پذیرفت. واقعا هم، هیچ چیزی بدتر از خیانت نیست. برخیها بیشتر از هر کسی از کمونیستهای سابق بیزار بودند. نمی توان گفت که آنها با کفایت تر از همه بودند، بلکه اشتباهات زیادی هم داشتند. آنها در راه آرمانهای زحمتکشان مبارزه می کردند. مبارزه آنها در چهارچوب مسائل اقتصادی محدود می شد. از آنها بیش از این هم انتظار نداشتیم، زیرا زمان، زمان «جنگ سرد» و مک کارتیسم بود. کمونیست بودن، بمعنی پذیرا شدن بدبختی ها بود، اما علیرغم این، عده برجسته، مشهور و صادق آنها در کوبا بیش از یکصد هزار نفر بود. آنها مشکل دیگری داشتند و آن سکتاریسم، بمفهوم مشخص کلمه، اوپورتونیزم ناشی از سکتاریسم بود. برخی از آنها با این اصل زندگی می کردند که: بگذار این خرده بورژواهای «۲۶ ژوئیه» بجنگند، در پایان جنگ، ما به حاکمیت خواهیم رسید.

ما با ضد کمونیسم هار که در اذهان مردم رسوب کرده بود، چگونه مبارزه کردیم؟ در برخی موارد ضدیت با کمونیسم، بهانه ای بود برای ترک خدمت، و گریز از خدمت در واقع بر اساس ذهنیت خود عناصر خرده بورژوائی را در خود داشت و شعور آنها مسموم شده بود. توده ها نیز از آگاهی و فرهنگ سوسیالیستی، محروم بودند. این آگاهیها بواسطه قوانین، نمونه ها و روشنگریهای دائمی ارتقاء

داده شد. ۹۰ درصد رفقای مبارز ما، کمونیست نبودند و به حزب کمونیست تعلق نداشتند. شمار آنها در میان رزمندگان و فرماندهان هم زیاد نبود... کسانی مثل چه و من، خودمان به کمونیسم رسیدیم. از میان آنهایی که حزب فرستاده بود، برخیها واقعا خوب و مقاوم بودند. ۹۰ درصد فرماندهان، به «جنبش ۲۶ ژوئیه» تعلق داشتند و اساسا هیچیک از آنها خیانت نکردند. ۹۰ درصد آنها انقلاب را همراهی کردند و در روند انقلاب جان باختند.

به این ترتیب، من چندان هم با خیانت آشنا نیستم. اوبرتو ماتوس در اوج جنگ منفصل شد. من زیاد ناراحت نشدم. من او را میشناختم. جاه طلبی و ذهن سرمایه دارانه او از قبل مشهود بود. یعنی، او در حمله به پادگان مونکادا و «گرانما» شرکت نداشت. همه آنهایی که به پادگان مونکادا و «گرانما» حمله کردند، مثل چه، کامیلو، رائل، آلمیدا و بسیاری دیگر متحد شدند، ولی اوبرتو ماتوس در صف این رزمندگان نیایستاد.

مانوئل اور- روتیا، خائن نبود. اور- روتیا، قاضی خوبی بود و ما در تلاش برای نشان دادن اینکه بخاطر کسب مقام و منزلت مبارزه نکرده ایم، زمانی که کار به انعقاد قرارداد نامعقول بین «جنبش ۲۶ ژوئیه» و نیروهای وابسته به دولت قبلی انجامید، پست ریاست جمهوری را به وی پیشنهاد کردیم. او خائن نبود، او نمونه تیپیک یک اوپورتونیست (ابن الوقت) بود.

...می دانید، من حتی یک نفر دارای خصوصیات واقعا انقلابی را سراغ ندارم، که خیانت کرده باشد. مثلا؛ این یک فاجعه بود اگر می گفتند: چه خیانت کرد، رائل، خائن است، خوان آلمیدا، خائن است، رامیرو والدس، خائن است، هیلرمو گارسیا، دنتظرز خائن است... همه فرماندهان ما- فرماندهی انقلاب، همه این انسانهای ارجمند، همه آنهایی که زنده ماندند، در حمله به پادگان مونکادا، در «گرانما» شرکت داشتند، در کوههای سیئرا ماسترو حضور داشتند و بدون لحظه ای تعلل، همه آن لحظات تعیین کننده را از سر گذراندند.

کادرهای تازه ای نیز پرورش یافته اند. بعنوان مثال، فلیپ پرز روکه را در نظر بگیریم. او در زمان پیروزی انقلاب، هنوز بدنیا نیامده بود. کادرهای جدید زیادی که از میان خونهای ریخته انقلابیون قهرمانان برخاسته اند، پا به عرصه وجود گذاشته اند.

ما الآن کادرهای نظامی زیادی داریم که شایستگی خود را عملا نشان داده اند و ما هیچگاه شاهد خیانت واقعی نبوده ایم. در کشور ما، اوچوا بخاطر رشوه خواری و فساد رسوائی به بار آورد. اوچوا، از شعور و فرهنگ غنی برخوردار نبود ولی، متهور و دارای سابقه مبارزاتی بود. من شایستگی های او را انکار نمی کنم. عمل او برای ما دردآور بود. هر چند مسئله رامونه بی اهمیت نبود، ولی دشمن از هر واقعه ای هر قدر هم کم اهمیت، سوءاستفاده می کند.

- شما سیگاری قهاری بودید، زمانی در سالهای اول انقلاب، تقریباً همیشه با سیگار با ابهت هاوانا ظاهر می شدید. آیا از اینکه زیاد سیگار کشیدید، متأسف هستید؟

- اولاً، پدر خودم، آنجا، در بیران به من سیگار تعارف کرد. آنوقتها، ۱۴-۱۵ سال داشتم. من فراموش نمی کنم، اولین سیگار را با اینکه نمی دانستم چگونه باید کشید، کشیدم. خوشبختانه، هیچوقت دود را به درون ریه فرو ندادم، آن را بیرون میدادم. اما، هر قدر هم تلاش کنی، بداخل ریه نکشی، باز هم مقدار کمی نیکوتین به درون ریه راه می یابد.

بلی، شما درست می گوئید. من در زندگی خود زیاد سیگار کشیدم. تا بیست سال قبل تصمیم نگرفته بودم آن را ترک کنم. هیچ کس مرا مجبور نمی کرد. من خودم آن را کنار گذاشتم. من ترک این عادت را یک قربانی ضروری برای سلامتی خلق حساب می کردم. پس از آنهمه صحبتها در باره لزوم کاستن از وزن اضافی، زندگی کم تحرک و عادت به سیگار، مطمئن شدم که بسود حفظ تندرستی عمومی، باید آخرین قربانی- ترک سیگار- را هم داد. باید خود را نمونه نشان داد. من سیگار را ترک کردم و دیگر هوس نمی کنم.



- شما با پشت سر گذاشتن ۷۹ سال از عمر خویش، وقتی که به گذشته خود نگاه می کنید، از اینکه کاری را نتوانستید انجام دهید، متأسف نیستید؟

- فقط از این متأسفم که همه آنچه را که امروز برای ما روشن است اگر قبلاً می دانستیم، آنوقت ما می توانستیم تمام کارهایی را که در مدت ۴۶ سال انجام داده ایم، در نصف این مدت به انجام برسانیم.

- بخاطر کدام کار انجام شده متأسف هستید؟

- اجازه بدهید در این باره که از انجام کدام کار پشیمانم، کمی فکر کنم... من مرتکب اشتباهاتی شده ام، ولی هیچیک از آنها استراتژیک نبوده اند. همه آنها تاکتیکی بوده است. انسان بخاطر خیلی چیزها تأسف می خورد، حتی بخاطر بعضی سخنان... اما من، در مورد آنکه ما در کشور خویش انجام دادیم و آنطور که جامعه خود را سازمان دادیم، ذره ای پشیمان نیستم.

- شما از اینکه با تأیید ورود تانکهای پیمان ورشو به پراگ در ماه اوت سال ۱۹۶۸، موجب

نارضایتی جدی در میان طرفدار انقلاب کوبا شدید، پشیمان نیستید؟

- می دانید، باید به شما بگویم، که ما تصور می کردیم و تاریخ نیز حقانیت ما را ثابت کرد، که چکوسلاواکی به سوی وضعیت ضدانقلابی، به طرف سرمایه داری کشانده می شود، به زبان ساده تر، به آغوش امپریالیسم می افتد. ما با هر نوع اصلاحات اقتصادی لیبرالی، که در آنجا و دیگر کشورهای بلوک سوسیالیستی مطرح می شد، مخالف بودیم. تدابیر مشخصی، از قبیل، درآمدها، سودها، عایدات، انگیزه های مادی، موجب پیدایش روابط بازاری بیشتر و بیشتر در جامعه سوسیالیستی می شود. همه این پدیده ها، باعث رشد فردگرایی و خودپرستی می گردد. به همین جهت، ما ضرورت دردناک اعزام نیروی نظامی به چکوسلاواکی را درک می کردیم و آن کشورهای سوسیالیستی را که به این اقدام دست زدند، محکوم نکردیم.

در عین حال، همان وقتها ما تصور می کردیم، که کشورهای سوسیالیستی باید پیگیرانه به راه خود ادامه دهند و در مقابل به خطر افتادن نظام سوسیالیستی در هر نقطه دیگر دنیا، مسئول هستند. از دیگر سوی، به نظر ما، در چکوسلاواکی ابتدا مسائلی مطرح می شد، که بدون بحث، به سوی بهسازی سوسیالیسم سمت گرفته بود. رویکردهای غیرمنطقی دولت، سیاستهای بوروکراتیک آن، اتهام جدائی از توده ها، بی تردید، واقعیت داشت. اما، آنها از شعارهای عادلانه، علنا به سیاست ارتجاعی روی آوردند. ما نیز با احساس نگرانی و درد، لزوما دخالت نظامی را تأیید کردیم. حفظ وحدت و توان سوسیالیسم در مقابل امپریالیسم، ارجح ترین و حیاتی ترین مسئله ما بود.

- بعد از گذشت نیم قرن، آنوقتها شما فکر می کردید که با چنین سختی ها و با این همه موانع روبرو خواهید شد؟

- واقعا هم می دانستم، که مشکل خواهد شد. فکر می کردم بدست گرفتن حاکمیت مشکل اصلی در تحقق انقلاب است. ساقط کردن باتیستا مهمترین مسئله بود. راندن باتیستا از حاکمیت نه صرفا بخاطر حفظ وضعیت موجود، بلکه، برای تغییر اساسی لازم بود. وقتی که من به سوی پادگان مونکادا رفتم، دیدگاه جدید من شکل گرفته بود. مسئله عبارت از این است که برای دستیابی به آن، بسط دادن تاکتیک و استراتژی ضروری بود. اگر ما همان روز ۲۶ ژوئیه سال ۱۹۵۳ پیروز می شدیم، الآن در اینجا نبودیم. با توجه به توازن نیروهای جهانی در سال ۱۹۵۳، توان پایداری نداشتیم. استالین در ماه مارس ۱۹۵۳ فوت کرده بود و گروه سه نفره که بعد از او به حاکمیت رسید، آن حمایتی را که خروشچف از

کوبا به عمل آورد، حتما نمی کرد، زیرا، آن وقت، زمانی بود که اتحاد شوروی نمی توانست با ایالات متحده آمریکا برابری کند ولی، بعد از هفت سال، به یک قدرت اقتصادی و نظامی تبدیل شد.

- آیا با حمله به پادگان مونکادا، آرزوی های شما برآورده شدند؟

- اتفاقا، این همان موضوعی است که می خواستم در باره اش صحبت کنم. به شما گفتم، که حل مشکلات به شیوه دیگر لازم بود. مدیریت سختی ها، و این همان مسئله ای بود که من در مورد آن، در روز هشتم ژانویه سال ۱۹۵۹، وقتی که به هاوانا وارد شدیم، در سخنرانی خود در احاطه جوانان گفتم. من حتی در روز پیروزی احساس دلتنگی کردم. ما چیزی نمی دانستیم، ما ایده های خوب زیادی در سر داشتیم، ولی بی تجربه بودیم. حقیقتا هم، انسانهایی تجربه داشتند، معیارهایی بودند که بدون آنها نمی توانستیم استراتژی منجر به پیروزی را پیورانیم... اما من توانستم جان بدر ببرم. زنده ماندن- یک مزیت است، شایستگی نیست، برای این است که نباید تجربه را، اندوخته های تجربی را دست کم گرفت. ۴۶ سال بعد از پیروزی و امروز هم با گذشت بیش از ۵۰ سال از حمله به پادگان مونکادا، دستاوردهای ما، بسیار فراتر از آرزوهای آن روز ماست. صرفنظر از اینکه زمانی ما خیال بافان بزرگی بودیم.

- برخی از منتقدین، اتهامات بر علیه انقلاب را بسیار بزرگتر نشان می دهند و آن را دائما به اعمال زیادی متهم می سازند. آیا شما در مقام وکیل، دلایلی به نفع انقلاب ارائه نمودید؟

- سخن به درازا خواهد کشید. و باز هم، دلایلی را که در سخنرانی خود بمناسبت پنجاهمین سالگرد حمله به پادگان مونکادا بیان داشتیم، تکرار می کنم. ببینید! کوبا چه گناهی کرده است؟ کدام انسان عاقل می تواند کوبا را چنین متهم سازد؟

خلق کوبا به بهای خون خود و سلاحی که از دست دشمن در آورد، توانست دیکتاتوری خشن باتیستا، دست نشانده ایالات متحده آمریکا را که هشتاد هزار نیروی مسلح داشت، سرنگون سازد. اینجا اولین سرزمین در آمریکای لاتین، حوزه دریای کارئیب و تنها کشور نیم کره غربی بود، که در سراسر تاریخ استعمار، دهها هزار انسان آن را ستمگران، قاتلان و جنایتکاران جنگی از بین برده، محکوم نموده و اعدام کرده بودند، از زیر سلطه آمریکا خارج شد. انقلاب زمین را پس گرفت و همه آن را در اختیار دهقانان و کارگران بخش کشاورزی قرار داد. منابع طبیعی، صنایع تولیدی و بخش اصلی خدمات به خلق کوبا، تنها صاحبان واقعی آنها برگردانده شد. کوبائیا در مدت کمتر از ۷۲ ساعت، با نبرد شبانه روزی، توانستند هجوم مزدوران ایالات متحده آمریکا در هیرون را درهم شکنند. دفع حمله مزدوران، مانع از مداخله نظامی در کشور ما گردید که در صورت تحقق، عواقب آن قابل پیش بینی

نمود. ارتش شورشیان، با ۴۰۰ هزار اسلحه نفری و صدها هزار میلیشیا، در خدمت انقلاب بود. این ارتش، با صداقت و بدون تزلزل، با درک خطر قربانی شدن در مقابل حمله اتمی سال ۱۹۶۲، به مقابله برخاست. این ارتش، در جنگ کثیف که میهن را فراگرفته بود، به قیمت قربانیانی بمراتب بیشتر از قربانیان جنگ آزادیبخش پیروز شد. با هزاران اقدام خرابکارانه و تروریستی که توسط دولت ایالات متحده آمریکا سازماندهی شده بود، مقابله کرد. صدها برنامه سوءقصد به جان رهبران انقلاب را با شکست مواجه ساخت. کوبا در شرایط تقریباً نیم قرن محاصره سنگین و جنگ اقتصادی، موفق شد در عرض یک سال بیسوادی را ریشه کن سازد. کاری که هیچ کدام از کشورهای آمریکای لاتین، منهای ونزوئلا بعد از پیروزیهای چشمگیر انقلاب بولیواری و کشور ایالات متحده آمریکا، نتوانستند در طول ۴۰ سال از عهده آن برآیند. کوبا شرایط تحصیل صد درصد رایگان کودکان را فراهم ساخت. کشور ما بالاترین شاخص فارغ التحصیلان متوسطه را در نیم کره داراست. ۹۹ درصد کودکان همه مراحل تحصیلی از پیش دبستانی گرفته تا کلاس نهم را طی می کنند. دانش آموزان مدارس ابتدائی کوبا در زمینه تسلط به زبان مادری و ریاضیات، جایگاه اول را در جهان احراز می کنند. کشور ما بلحاظ تعداد معلم نسبت به جمعیت و تعداد کم دانش آموزان در هر کلاس نیز، در جایگاه نخست جهانی ایستاده است. همه کودکان دارای نارسائی جسمی و هوشی، در مدارس ویژه تحصیل می کنند. آموزش متمرکز انفورماتیک، وسایل سمعی و بصری در مراحل تحصیلی کودکان، نوجوانان و جوانان، هم در شهرها و هم در مناطق روستائی، وسیعاً بکار گرفته می شود. آموزش و پرورش همه جوانان ۱۷ تا ۳۰ ساله آموزش ندیده و بیکار به حساب دولت، برای اولین بار در جهان، در کشور ما تحقق یافت. هر کوبائی حق دارد بدون هزینه کردن حتی یک گروش، دوره های آموزشی، از پیش دبستانی گرفته تا درجه دکتری را بگذراند. تعداد متخصصان دارای تحصیلات عالی، روشنفکران و هنرمندان حرفه ای در مقایسه با دوره پیش از انقلاب، ۳۰ برابر افزایش یافته است. سطح متوسط دانش مردم کوبا از حد آگاهی کلاس نهم دبیرستان کمتر نیست. در کوبا حتی بیسوادی سببی نیز وجود ندارد. میزان مرگ و میر نوزادان از ۶۰ نفر در هزار، به رقم ۶ تا ۶/۵ در هزار کاهش یافته است، که پائین ترین شاخص را در نیم کره، شامل ایالات متحده آمریکا تا پاتاگونیا (نواحی جنوبی شیلی و آرژانتین. مترجم)، به استثنای کانادا، نشان می دهد. طول عمر متوسط، تا ۱۵ سال افزایش یافته است. بیماریهای عفونی و مسری، مثل فلج اطفال، مالاریا، تشنج نوزادان، دیفتیری، سرخک، آبله مرغان، سیاه سرفه، اریون و تب مالت ریشه کن شده است. بیماریهایی مثل تشنج، مننژیت مغزی، یرقان، جذام، مننژیت هموفیلی و سل، بطور کامل تحت کنترل در آمده است.

دگرگونیهای انقلابی جدی برای قابل دسترس تر کردن هر چه ببیشتر بخش خدمات پزشکی و موسسات طبی، بمنظور حفظ زندگی و کاهش دردهای مردم، در دست انجام است. امروز، کوبا کشوری است،

که بالاترین تعداد پزشک نسبت به جمعیت سرانه را دارد و به همین جهت، شاخص آن دو برابر بالاتر از آن کشورهایی است که کوبا را تحت نظر قرار داده اند.

مراکز علمی- تحقیقاتی، در زمینه کشف دارو برای پیشگیری و معالجه سخت ترین بیماریها، بلاوقه کار می کنند. کوبائی ها، مثل همیشه، به بهترین سیستم خدمات و شرایط پزشکی مطلقا رایگان، دسترسی دارند. صد درصد جمعیت کشور از تأمینات اجتماعی کامل برخوردار است. ۸۵ درصد مردم، با مسکن بدون عوارض، تأمین شده اند. ۱۵ درصد باقی مانده، صرفا اجاره بهای سمبلیک می پردازند که از ۱۰ درصد حقوق شان تجاوز نمی کند.

درصد معتادان در کشور ما بسیار ناچیز است، با این همه، شدت بر علیه اعتیاد مبارزه می کنیم. در سالهای اول انقلاب، بازی لاتاری و انواع دیگر بازیهای سودآور، که امکانات بهسازی شرایط زندگی به حساب دیگران را فراهم می سازند، ممنوع شدند.

رادیو، تلویزیون و مطبوعات کشور ما، آگهی های بازرگانی پخش و نشر نمی کنند. ما همه توجه خود را به عرصه های حفظ تندرستی، تحصیل، فرهنگ، ورزش و تربیت بدنی، شیوه زندگی سالم، حفظ محیط زیست، مبارزه با اعتیاد، پیش بینی حوادث غیرمترقبه و دیگر مسائلی که از اهمیت اجتماعی برخوردارند، معطوف کرده ایم. وسایل اطلاع رسانی جمعی ما، به تربیت شعور اجتماعی کمک می نمایند، مسموم کننده و آلاینده نیستند. ارزشهای پوسیده جامعه مصرفی را نمی ستایند و براساس آنها، فرهنگ سازی نمی کنند.

هیچیک از انقلابیون سرشناس با شیوه های مجسمه گذاری، عکس های رسمی، نامگذاری خیابانها و مؤسسات تمذیح نمی شوند. مردان و زنانی که در پستهای رهبری کار می کنند، خدا نیستند، انسانهای زنده ای هستند.

در کشور ما گروههای شبه نظامی، جوخه های مرگ وجود ندارند، مردم هیچگاه مورد تعدی و شکنجه قرار نگرفته است، حتی یک نفر بدون محاکمه، مجازات نشده است...

تحقیقات علمی ارائه شده به مردم ما و همه بشریت، صدها برابر افزایش یافته است. در نتیجه، این تلاشهای مؤثر طبی و داروئی زندگی مردم کوبا و دیگر کشورها را نجات می دهند. ما هیچگاه به تحقیقات در زمینه تولید سلاحهای بیولوژیک دست نزده ایم. این کار، با اصول فکری و شعور ما که بر مبنای آن کادرهای علمی در کشور تربیت می شوند، مغایرت دارد.

روحیه همبستگی بین المللی در هیچ کشوری به اندازه کوبا ریشه ندوانده است (در اینجا، فیدل از حمایتهای کوبا به مبارزان الجزایر، سوریه، کنگو، گینه، آنگولا، ویتنام، بولیوی، نیکاراگوئه صحبت می کند). بیش از نیم میلیون مبارز کوبائی دین انترناسیونالیستی خود را در مقام معلم، متخصص فنی، پزشک و کارکنان حفظ سلامتی، ادا کرده اند. خدمات ۴۰ ساله دهها هزار متخصص بخش طب ما،

جان میلیونها انسان را نجات داده است. در حال حاضر، بیش از سه هزار متخصص بخش پزشکی و دیگر عرصه های وابسته به آن، در دورترین نقاط ۱۸ کشوری «جهان سوم»، کار می کنند و با استفاده از روشهای پیشگیری و معالجه، همه ساله جان صدها هزار انسان را نجات می دهند و حفظ می کنند یا در سایه تلاش کاملاً بلاعوض آنها، میلیونها انسان، سلامتی خود را باز می یابند. همه ملت و حتی، همه خلقهای منطقه صحرای جنوبی در شرایط دریافت داروهای ضروری از سازمان ملل متحد، بدون خدمات پیشنهادی پزشکان کوبائی، با خطر مرگ مواجه می شدند، برنامه های الزامی و تأخیر ناپذیر مبارزه با ایدز نمی توانست به مرحله اجرا گذاشته شود.

کوبا یک شیوه فنی تحقیق ایجاد کرده است که به کمک رادیو می توان خواندن و نوشتن متن ها به پنج زبان؛ کرئولی (زبان نسل اول دهقانان مهاجر اروپائی به آمریکای جنوبی. مترجم)، پرتغالی، اسپانیولی، فرانسوی و انگلیسی را آموزش داد. هم اکنون این روش در برخی کشورها بکار گرفته می شود. ما برنامه مشابه بسیار با کیفیتی را به زبان اسپانیولی برای یاد دادن الفبا از طریق تلویزیون اجرا کردیم. این برنامه اصیل کوبائی، در کشور ما تحقیق و بررسی شده است. ما به حق امتیاز انحصاری آن اهمیت نمی دهیم. ما حاضریم آن را مجاناً در اختیار همه کشورهای «جهان سوم» که درصد بیسوادان آنها نسبتاً بالاست، قرار دهیم. در طول پنج سال، با حداقل هزینه، تعداد بیسوادان (هشتصد میلیون) تا ۸۰ درصد کاهش خواهد یافت.

- چه فکر می کنید، تاریخ از شما قدردانی خواهد کرد؟

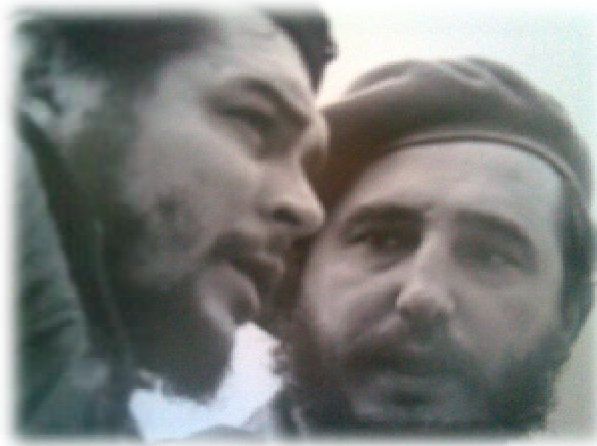
- من نگران این مسئله نیستم. می دانید چرا؟ برای این، که بشریت بقدری اشتباه کرده است، بقدری به اعمال نامعقول دست زده است که اگر زندگی آن دوام داشته باشد (این مسئله هنوز پشت علامت سؤال قرار گرفته است)، انسانهای صد سال بعد، بدیده بربرهای غیر متمدن به ما نگاه خواهند کرد و این مسئله هم به فکر کردنش نمی ارزد...

به نظر من اعتباری که کشور ما در مبارزه، بخاطر رزم امروز خود کسب می کند، اهمیت دارد و البته لزومی هم ندارد که همه آنها به من نسبت داده شود...

- شما با سیاستمداران زیادی آشنائی داشتید، بنظر شما کدامیک از آنها تأثیر برانگیز تر بودند؟

- اجازه بدهید کمی فکر کنم. من همیشه چه را بعنوان یک انسان عالی از میان همه کسانی که می شناسم، یاد می کنم. او، شریف تر و نجیب تر از همه کسانی بود که می شناختم. نلسون ماندلا نیز یکی از آن کسانی است که مبارزه اش، تاریخ زندگی و خدماتش مرا تحت تأثیر قرار می دهد. از میان رهبران کنونی، بیش از همه، به زیانگ زمین احترام قائلم. ایشان را یکی- دو روز نیست، مدتهاست که می

شناسم؛ انسان شایسته و لایقی هستند. از میان رهبران اروپا، ویلی برانت، صدر اعظم آلمان یکی از دولتمردان تواناست. من با ایشان آشنا شدم، با هم زیاد گفتگو کردیم. او، انسانی بود روشن بین، اندیشمند، نگران صلح و وضعیت «جهان سوم». از میان دیگر رهبران اروپا، اولاف پالمه را خوب می شناختم. وی نیز انسانی صادق، مسئول و دولتمردی شایسته بود. احترام عمیقی به وی قائل بودم و مرگ او (قتل عجیب او)، فقدان بزرگی بود.



- شما شخصا با رئیس جمهور کندی آشنا بودید؟

- نه، اما فکر می کنم، که کندی آدمی پر شور، انسانی باهوش و جذابی بود و تلاش می کرد گامهای مثبتی بردارد. می توان گفت که او بعد از فرانکلین روزولت، درخشان ترین سیاستمدار ایالات متحده بود. او مرتکب اشتباهات زیادی شد. در سال ۱۹۶۱، برای حمله به پلایا- هیرون، چراغ سبز نشان داد اما، این عملیات را او برنامه ریزی نکرده بود، آن را دولت آیزنهاور پیش از وی طراحی کرده بود و او نتوانست بموقع جلوگیری کند. علاوه بر آن، او در مقابل اقدامات «سیا»، مدارا می کرد؛ در دوره ریاست او، اولین برنامه سوءقصد به جان من و دیگر رهبران بین المللی تنظیم شد... تکرار می کنم، کندی مرتکب اشتباهاتی شد اما، او عاقل بود، انسانی برجسته و شجاع، و بنظر من، همانطور که گفتم، اگر کندی زنده می ماند، روابط کوبا و ایالات متحده بهبود می یافت. حوادث هیرون و بحران اکتبر، او را متأثر ساخته بود. فکر نمی کنم، که او به مردم کوبا ارزش قائل نبود، احتمالا، مقاومت و دلاوری خلق ما را بنوعی تحسین می کرد. اتفاقا همان روزی که وی را به قتل رساندند، من با یک روزنامه نگار فرانسوی، ژان دانیل که او را کندی برای گفتگو پیش من فرستاده بود، صحبت می کردم... ژان دانیل فقط توانست این را بمن بگوید که کندی به وی گفته بود: «برو با کاسترو صحبت کن، برگرد و بگو که او چه فکر می کند».

- با مائو تسه دون آشنائی داشتید؟

- نه، با مائو آشنائی نداشتم. من با هوشی مین هم، که رهبری خردمند و شایسته احترام بود، افتخار آشنائی نداشتم.

خدمات تاریخی مائو زیاد است. وی، بی تردید، سازمانگر و مشوق انقلاب چین، و یکی از انقلابیون بزرگ قرن بیستم بود. مردی بود صاحب استعداد خارق العاده سیاسی و نظامی، که آغازگر، گسترش دهنده و تحقق بخش مبارزه پیروزمند بر علیه امپریالیسم ژاپن، بر علیه دولت دست نشانده چان کایشک، و بی شک، صفحات درخشان زیادی به تاریخ چین افزود. اما، در عین حال، مطمئناً، که مائو در آخرین دوره های حیات خویش، اشتباهات سیاسی زیادی را مرتکب شد. این اشتباهات، ناشی از انحراف به راست نبوده، بلکه حاصل انحراف به چپ و یا به بیانی دقیق تر، نتیجه ایده های افراطی چپ بودند. این ایده ها، با شیوه های خشن و ناعادلانه، هم در زمان خود و هم در دوره باصطلاح «انقلاب فرهنگی» تحقق یافت و من فکر می کنم، که در نهایت، سیاست های افراطی چپ در روند انقلاب چین، با یک چرخش تند، بسوی راست منحرف شد. زیرا اینگونه اشتباهات بزرگ، خواه ناخواه، بسوی دیگر روی خواهند آورد. یعنی، چپ افراطی، در موقعیت مشخص، به طرف سیاستهای راست روانه روی خواهد آورد.

- لطفاً، بگوئید حقوق ماهانه شما چقدر است؟

- حقوق من بر اساس هر دلار ۲۵ پزو، در ماه ۳۰ دلار است. البته که از گرسنگی نمی میرم. من، حق عضویت در حزب هم می پردازم و غیر از این، از همان ابتدا، مبلغی در حدود ۱۰ درصد، بابت اجاره بها پرداخت می کنم. شما می فهمید انسانی که از اینجا، از آنجا و از هر طرف تحت نظر است، نمی تواند دائماً در یک محل ثابت زندگی کند. اما، این وضعیت بتدریج عوض شده است و ما هم تجاربی کسب کرده ایم. من به خاله ام نیز که پسرش در جنگ کشته شد، کمک می کنم. اما در باره آنچه که زیاد حرف می زنند، می توانم به شما بگویم، که اندوخته من شامل هدایائی است که به من اهداء کرده اند. نمی دانم آنها چند میلیون دلار ارزش دارند؛ فکر می کنم مردم دیگری هستند که علاقمندند تا از اشیای متعلق بدیگران بهره مند شوند. من، چندی پیش، در حدود ۱۷ هزار فقره هدیه را به انوسیبو له آل، مورخ هاوانا تحویل دادم. نمی خواستم در این باره حرفی بزنم. زیرا، برخی ها فکر می کنند که من به این هدایا ارزش قائل نیستم. برعکس، اتفاقاً به همین سبب من آنها را به تاریخ نویس هاوانا تقدیم کردم. این را با صراحت می گویم که فقط کتابهای اهدائی را پیش خود نگه داشتم، می دانم بعد از مرگ همگان از آنها استفاده خواهند کرد و بقیه هدایا را تحویل دادم. لطیفه های زیادی تعریف می کنند. ولی، آنچه من کردم، واقعا خنده آور است. زیرا، پیژامه، ساعتائی که هر کدام ۶-۷ هزار دلار قیمت داشت،

و حتی، آثار نقاشی ارزشمند، اشیای قیمتی و عتیقه را هم تحویل دادم. این مسئله را محض دفاع از خود بیان نمیکنم، بلکه می خواهم کمی هم شما را بخندانم. با این همه، می دانید که نام مرا دو بار در فهرست ثروتمندترین انسانهای جهان وارد کرده اند. نمی دانم چرا آنها سعی می کنند مسئله پوچی را ثابت کنند. من پول شخصی ندارم. اصلاً، تأمین هزینه رئیس جمهور، مثل همه کشورها، بعهده نهادهای اجرائی دولتی است. در واقعیت امر، زمانیکه به جایی سفر می کنم، باید در هتلی اقامت کنم، غذائی بخورم، می دانم که جیبم خالی است.

می توانم بگویم، که اصل: از هر کس به اندازه توانش و به هر کس به اندازه نیازش، رعایت می شود. نیازهای شخصی من بسیار ناچیز است و هیچ وقت هم حقوقم را افزایش نداده اند. من به آن افتخار می کنم که با جیب خالی از پول قابل تبدیل به ارز از دنیا خواهم رفت. برای نوشتن کتابها و خاطراتم، میلیونها به من پیشنهاد کردند، ولی من هیچگاه چنین کاری را نکردم. من همیشه گفته ام: «اگر من بنویسم، فقط برای مدارس خواهم نوشت». من با رعایت این هنجارها، احساس آرامش می کنم و مفهوم واقعی خوشبختی را درک می کنم.



- شما بعد از این همه سیل افتراها بر علیه انقلاب و به تبع آن، که شما را محکوم می کنند؛ به همه آن

کسان، پیش از همه به دوستان کوبا، چه می خواهید بگویند؟

- به بسیاری از آنهایی که بر اساس افکار مشخصی، ما را تقبیح می کنند، می خواهم بگویم، که به این مسئله کمی فکر کنند، که چگونه یک کشور کوچک، در طول تقریباً نیم قرن توانست در مقابل شدیدترین فشارهای مقتدرترین کشور جهان مقاومت کند. این را می توان به مجموعه اصول، افکار و مجموعه هنجارهای اخلاقی افزود. این، تنها شیوه مؤثر می باشد. ما به انسان، به ماهیت انسان، به قابلیت های او در تسلط بر هنجارها باور داریم، ما به آگاهی انسان و استعداد های او برای قربانی دادنه های بیشتر یقین داریم...

من مطمئنم، که در ایالات متحده آمریکا هیچگاه رژیم فاشیستی نمی تواند برای مدت طولانی بر قرار شود. زیرا، در اینجا، سنن ملی، ارزشهای اخلاقی، ساختاری... بعنوان یک اصل، برای آمریکائیه

وجود دارد، اگر کاری انجام داده می شود، به آن باور می کنند. بنابراین، بسیاری مقامات به فریبکاری روی می آورند. همانطور که لینکلن می گفت: می توان بخشی از مردم را همیشه فریب داد و در مواقعی هم می توان همه ملت را فریفت، اما، فریب همه مردم تا ابد ممکن نیست.

- اخیراً کوبا، در قانون اساسی تصریح کرده است که سوسیالیسم- یعنی انتخاب...
- آن بازگشت ناپذیر است.

- شما فکر می کنید که تصریح این مسئله در قانونی اساسی، یک تضمین کافی برای استقرار همیشگی سوسیالیسم در کوبا است؟

- نه. این کار دلیل دارد. مسئله عبارت از این است که ۲۰ ماه مه سال ۲۰۰۲، آقای بوش خواستار تغییر ساختار اجتماعی- سیاسی و احیای سرمایه داری در کوبا شد. هر قدر که خواستند کشور را در اختیار سرمایه داری قرار دهیم، ما با قدرت بیشتر برای حفاظت از نظام سوسیالیستی مبارزه کردیم. پیش از آن هم نمایندگان همه سازمانهای توده ای جمع شدند، همه جوابها را مورد بررسی قرار دادند و با هشت میلیون امضاء، پشتیبانی خود را از این اقدام اعلام کردند. سؤال می شود: چگونه می توان این را بازگشت ناپذیر ساخت؟ قابل برگشت است. این مسئله؛ که شورای ملی چگونه می تواند در قانون اساسی تغییراتی وارد سازد، طبق قانون اساسی ما مشخص شده است. طبق مقررات معین شده، اختیارات قانونی شورای ملی برای ایجاد تغییرات ضروری در قانون اساسی، نامحدود است. در چنین وضعیتی، ما تصمیم گرفتیم خصلت «بازگشت ناپذیری» انقلابمان را مورد تأکید قرار دهیم. این، به چه معنی است؟ برای ایجاد تغییر، برای «عدول» از خصلت سوسیالیستی، انجام انقلاب، بعبارت دقیق تر، اقدامات ضد انقلابی ضروری است. به دیگر سخن، می توان آن را انجام داد، ولی اجرای آن در شرایطی که همه خلق کاملاً متحد و تربیت یافته است، کار چندان ساده ای نیست. همه اینها، جواب شایسته ای بود به خواست بوش از آنجا، از ایالات متحده.

بدین سبب ضد انقلاب می گویم، که آنها برای رسیدن به هدف خود، باید حاکمیت را بدست بگیرند، البته، نه همیشه از طریق توسل به قهر؛ آنها براحتی می توانند، مطابق موازین انتخاباتی کشور ما، از راه قانونی، حاکمیت را در دست بگیرند. اگر ما «بازگشت ناپذیری» آن را مورد تأکید قرار دادیم، یعنی، بازگشت ممکن نیست. بدین معنی است که شورای ملی نیز نمی تواند از آن «عدول» کند. در آن صورت هم تغییر قانون اساسی ضرورت پیدا می کند.



- آیا هیچگاه فکردست کشیدن از کار به ذهن تان خطور کرده است؟

- می بینید، ما می دانیم که زمان می گذرد و نیروی انسان به تحلیل می رود. من آنچه را که در تاریخ ۶ ماه مارس سال ۲۰۰۳، یعنی زمانی که مرا بار دیگر به ریاست شورای دولتی برگزیدند، به رفقای شورای ملی گفتم، به شما نیز می گویم. من گفتم: «من الآن می فهمم که برای استراحت، حتی در پایان عمر بدنیا نیامده ام» و قول دادم در کنار آنها بمانم و آنها هم این را می خواستند. هر وقت که لازم آید، تا زمانی که می توانم فکر کنم، مشاعرم زنده است و می توانم مفید واقع شوم، بدون یک دقیقه تعلل، نه یک ثانیه بیشتر، به کارم ادامه خواهم داد.

هر سال بیشتر از سال پیش، در راه انقلاب، وقت صرف می کنم، توجه بیشتری به آن مبذول میدارم، برای این، که تجارب من زیاد است، بیشتر تحلیل می کنم، بیشتر فکر می کنم. پلاتون در کتاب «جمهوری» می نویسد: سن بعد از ۵۵ سالگی، بهترین دوره زندگی برای احراز مقام دولتی است. فکر می کنم بهترین دوره زندگی او، در ۶۰ سالگی اش فرارسید. البته به نظر من، ۶۰ سال سن در زمان حیات پلاتون، با سن ۸۰ سال در دوران کنونی و یا چیزی در حدود آن برابر است...

شما می پرسید که تا چه مدتی به فعالیت در امور دولتی ادامه خواهم داد. واقعیت این است که شورای ملی بنماینده از سوی خلق، در این مورد تصمیم می گیرد. این مسئله را خلق حل می کند.

- شما همیشه مسلح هستید و در اثر افتادن، من فکر می کنم، نمی توانید با دست راست کاری بکنید و

اسلحه را بگیرید، آیا از این مسئله نگران نیستید؟

- هر قدر که سازمان سیا زیاد به مسئله سوءقصد و این قبیل کارها فکر می کند، من هم در هر شرایطی مسلح هستم و می توانم از اسلحه استفاده کنم. همیشه در اطمینان دارم که در خشاب من ۱۵ تیر موجود است. من در زندگیم زیاد تیراندازی کرده ام و تیرانداز ماهری هم بودم. خوشبختانه، هنوز هم مهارتم را حفظ کرده ام و در هیچ وضعیتی، من از دشمن نمی ترسم. می خواهم بگویم، که دستهایم

توان استفاده از سلاح را حفظ کرده اند. این اسلحه را همیشه با خود دارم. اسلحه را از جلدش بیرون می آورم، گلن- گدن می کشم، ضامن آن را کنترل می کنم و خشاب را در آورده، دو باره به جای خودش گذاشته، پیش خود می گویم: «روبراه است» و می توانم تیراندازی کنم.

بگذار دشمنان ما خود را دچار توهم نکنند؛ من فردا می میرم، ولی نفوذ و اعتبارم افزون خواهد شد. همانطور که گفتم، روزی که واقعا می میرم، مرگم را هیچ کس باور نخواهد کرد. می توانم بعد از مرگ نیز چراغ روشنی بخش راه پیروزی مبارزان باشم.

- در جریان بسیاری از سخنرانی ها و مصاحبه های مطبوعاتی، شما به مسئله جانشین خود پس از پایان رهبری تان بر کشور، به اینکه در کوبا چه روی خواهد داد، اشاره می کنید. کوبای آینده را بدون فیدل کاسترو چگونه تصور می کنید؟

- خوب، سعی می کنم جواب مختصری به این سؤال بدهم. من در مورد برنامه حذف فیزیکی با شما صحبت کردم. من از همان اوایل، در طرح ضروری ترین ایده های مبارزه، در کار متقاعد کردن، نقش بسیار با اهمیتی داشتم. پس از ۴۶ سال مبارزه و تجربه اندوزی، اعتبارم نسبت به آن چه که قبلا بود، افزایش یافته است. ما انسانهایی هستیم که مبارزه کردیم و جنگیدیم، حکومت استبدادی را ساقط کردیم و به استقلال کشور دست یافتیم، از نفوذ و اعتبار بزرگی برخوردار هستیم... در هر حال خواهیم مرد، ممکن است به علل طبیعی بمیریم و یا قربانی سوءقصد شویم، اما راحت خواهیم مرد.

اگر بر شایستگی ایده آلهای انسانی و اصول اعتقادی خویش پافشاری نمی کردیم، از بدست گرفتن حاکمیت دچار سرگیجه می شدیم، سوءاستفاده از قدرت، مانند بسیاری انسانهای دیگر، ما را وسوسه می کرد، تجارب اندوخته ما نمی توانستند مزیت بزرگی بشمار آیند. آن روزها، پیش خود نتایج اقدام تروریستی را بررسی می کردم. تعیین جانشین برای من، یک مسئله طبیعی است... راثول را در مقایسه با من، تندروتر تصور می کنند. اما، من چنین تصویری ندارم، او همانقدر تندرو است که من هستم. اما، زمانی که او سازماندهی جوانان کمونیست را بر عهده گرفته بود، وی را افراطی می شمردند. من می دانستم این مسئله آنها را نگران می کند و می ترساند. این، یک روی مسئله بود و اما روی دیگر مسئله، که فکر می کنم لازم به یادآوریست، عبارت از این است که راثول نیز از نفوذ و اعتبار بزرگی برخوردار است، او برای انجام وظایف جانشین، قابلیت و تجربه کافی دارد. به شما تعریف کردم وقتیکه او را در جریان حمله به پادگان مونکادا دستگیر کردند، چگونه وضعیت را تغییر داد و با سازماندهی زندان، جبهه دوم را گشود و بعنوان یک سازمانگر نظامی و سیاسی، به اعمال شگرفی دست زد. بعدها، او به فعالیتهای خود در نیروهای مسلح ادامه داد و کادرهایی با اعتماد بنفس و

جدی تربیت کرد. رائل، هنوز هم از نفوذ و اعتبار عمیقی برخوردار است و مردم به او اعتماد می کنند. در عین حال، کسان دیگری هم هستند که می توانند جانشین دیگران شوند.

زمانیکه در اول ژانویه سال ۱۹۵۹، انقلاب به پیروزی رسید، من ۳۲ ساله بودم، رائل ۲۸ سال داشت و زندگی اصلی ما در پیش بود. هر چند من بلحاظ مسئولیت و سلسله مراتب، هدف مهمی در برنامه های سوء قصد بودم، ولی بر علیه رائل نیز سوء قصد هائی برنامه ریزی شد. او، در مقام دبیر دوم حزب و معاون اول شورای دولتی انجام وظیفه می کند که خود این، تصویر معنوی و اعتبار وی را تحکیم می بخشد.

- اگر شما به علتی، از مقام خود کناره گیری کنید، جانشین حتمی شما، رائل خواهد بود؟

- اگر فردا بلائی سر من بیاید، شورای ملی جلسه تشکیل می دهد و احتمالاً، او را برمی گزیند. شما در این امر تردید نداشته باشید. دفتر سیاسی هم او را انتخاب خواهد کرد. البته، او هم مثل من، مسن است و این مسئله، مسئله یک نسل است. خوشبختانه، آن انسانهائی که انقلاب کردند، سه نسل تربیت کرده اند. البته، نمی توان آن کسانی را که پیش از ما مبارزه برخاستند، فعالان و رهبران سالمند حزب سوسیالیست خلق، حزب مارکسیست-لنینیست و نسل ما را که در پی آنها بمیدان مبارزه قدم گذاشتیم، فراموش کرد. و بدنبال نسل ما و نسل پس از آن، نسل مبارزان راه خشکاندن ریشه بیسوادی، مبارزان بر علیه یاغیگری و تروریسم، پیکارگران با محاصره طولانی، رزمندگان هیرون، آنهائی که بحران اکتبر را از سر گذراندند، آنهائی که به وظایف انترناسیونالیستی خود عمل کردند... انسانهای پر شماری صاحب استعداد های خارق العاده، و همچنین، دانشمندان رشته های علمی و صنعتی، قهرمانان جبهه کار، روشنفکران و معلمان، مسئولیت اداره میهن ما را بر عهده خواهند گرفت. اینها، نسل جوان کشور ما هستند. کمونیستهای جوان، دانشجویان دانشگاهها و کارکنان بخشهای اجتماعی را نیز که در ارتباط تنگاتنگ با ما هستند، به اینها اضافه کنید. ما همیشه رابطه بسیار محکمی با جوانان و دانشجویان داشته ایم. بقایای نسل اول ما که در بالا اشاره کردم، مجدانه با نسل جدید همکاری می کند.

بدین ترتیب، نسل دوم و سوم و چهارم نیز وارد میدان شده است... من تصور روشنی از نسل چهارم دارم زیرا، توانمندیهای دانش آموزان کلاس ششم هم این خوشبینی را تأیید می کند. ببینید، چه استعداد هائی را شکوفا کرده ایم! ما هزاران هزار استعداد حیرت انگیز، نبوغ نا شناخته نهفته در میان خلق را باز یافته ایم. من این نظریه را که استعداد خصلت توده هاست، تأیید می کنم- یکی در این زمینه، دیگری در زمینه دیگر- هر کسی در یک عرصه استعداد خود را بنمایش می گذارد: در زمینه تکنولوژی کامپیوتری، موسیقی و یا مکانیک... باید جامعه را توسعه داد و تربیت کرد- کاری که ما می

کنیم- و شما نتایج آن را می بینید. این همان هشت میلیون نفری است که در پایان یک دوره چند ساله، نوشتند: «من- سوسیالیست هستم».

من بسیار امیدوارم زیرا، بوضوح می بینم، که سطح دانسته ها و آگاهی های این بچه هائی که من از آنها بعنوان نسل چهارم نام بردم، سه- چهار برابر بیشتر از ما، نسل اولی هاست.



- می بینم که شما از آینده انقلاب کوبا نگران نیستید، ضمن اینکه طی سالهای اخیر، شما شاهد تجزیه اتحاد شوروی و یوگسلاوی، شکست انقلاب آلبانی بودید، کره شمالی در وضعیت سختی بسر می برد، وضعیت کامبوج هم چندان خوشایند نیست و حتی، انقلاب چین به مسیر دیگری افتاده است. همه اینها، هشدار باشی به شما نیست؟

- به عقیده من، تجربه اولین دولت سوسیالیستی- اتحاد شوروی، کشوری که نیازمند یک سری ساماندهی بود نه تخریب، بسیار تلخ بود. ما در مورد این مسئله که چگونه یکی از دو قدرت بزرگ جهانی که توان برابری با ابرقدرت دیگر را داشت، کشوری که فاشیسم را در هم کوبید، به همین راحتی شکست خورد، بسیار فکر کردیم.

انسانهائی چنین تصور می کردند که گویا می توانند با کاربست رویکردهای سرمایه داری، سوسیالیسم بسازند. این، یکی از بزرگترین اشتباهات تاریخ است. نمی خواهم در این باره صحبت کنم، نمی خواهم به مسائل تئوریک پردازم؛ ولی، شواهد بسیاری زیادی حاکی از آن هستند که آن کسانی که خود را تئوریسین می پنداشتند، در عمل، مرتکب اعمال احمقانه بسیار زیادی شدند زیرا، نتوانسته بودند مارکس، انگلس و لنین را درست بیاموزند.

همانطور که پیشتر گفتم، این تصور که انکار کسانی از قبل بر راه و روش ساختمان سوسیالیسم آگاه هستند، یکی از بزرگترین اشتباهات ما در اوایل انقلاب و سالها پس از آن بود. فکر می کنم امروز ما، درک روشنی از چگونگی ساختمان سوسیالیسم داریم، با این همه، هنوز هم باید به سؤالات زیادی در باره حفاظت از سوسیالیسم و نگهداری آن برای آینده جواب دهیم.

منبع:

روزنامه «سووتسكایا راسیا»،

<http://www.sovross.ru/modules.php?name=News&file=article&sid=4179>

<http://sovross.ru/modules.php?name=News&file=article&sid=4193>

بتاریخ ۱۵ و ۱۸ نوامبر ۲۰۰۸

www.esalat.org